

بررسی علل اعتراض حضرت فاطمه علیها السلام از منظر صحیح بخاری*

محمد یعقوب بشوی** و ناصر رفیعی***

چکیده

نویسنده کتاب صحیح بخاری در کتاب خود درباره برخورد حضرت فاطمه علیها السلام با ابوبکر، درباره حقوق پنج روایت را آورده است که با بررسی دقیق این روایات، می‌توان علل و انگیزه اعتراض آن حضرت علیها السلام را علیه ابوبکر به دست آورد. در این روایات به صراحت درباره برخی مطالبات ایشان، همچون فئ فدک، حق ذی‌القربی، خمس، ارث و میراث پدری صحبت شده است. همچنین در پایان با تمسک به یک روایت، از جانشینی خلفا سخن به میان آمده است. با توجه به این آثار و دقت در آنها و با توجه به این نکته که همه این حقوق با حکم خدا همراه بوده و در قرآن آمده است، می‌توان اعتراض حضرت فاطمه علیها السلام را برای احیای دستورهای قرآنی معرفی نمود.

واژه‌های کلیدی: فاطمه علیها السلام، علل اعتراض، صحیح بخاری.

* تاریخ دریافت: ۹۰/۵/۵

تاریخ تأیید: ۹۰/۵/۳۰

** دانش‌پژوه دکتری تفسیر تطبیقی، جامعه المصطفی‌العالمیه، مجتمع آموزش عالی امام خمینی علیه السلام، قم.

*** دانشیار جامعه المصطفی‌العالمیه، مجتمع آموزش عالی امام خمینی علیه السلام، قم.

مقدمه

با توجه به ایثار و فداکاریهای خاندان نبوت که در تاریخ بشری نظیر ندارد، این سؤال پیش می‌آید که چرا حضرت فاطمه علیها السلام برای به دست آوردن مال حقیر دنیا همچون فدک، اعتراض نمود. چرا برای مال دنیا، آن خطبه آتشین را ایراد نمود؟ و چرا براساس نقل روایات صحیح فریقین، تا پایان عمر با مکتب خلفا برخورد کرد و با خشم بر آنان رحلت نمود؟ چرا به خلفا حتی اجازه حضور در نماز جنازه‌اش را نداد؟ این خلاصه پرسشهایی است که برای هر خواننده‌ای با اندک آشنایی با شخصیت آن بانوی دو عالم علیها السلام پیش می‌آید.

با توجه به استدلالها و شواهد تاریخی و نقلی فریقین، به خصوص معتبرترین کتاب اهل سنت، یعنی صحیح بخاری، انگیزه اعتراض آن سرور زنان بهشتی علیها السلام تا حدودی روشن می‌شود. در صحیح بخاری پنج روایت در این مورد یافت می‌شود که به باور نگارنده، علل و انگیزه اعتراض را بیان نموده است. با بررسی دقیق و فهم عمیق در این روایات بخاری، علت عدم اعتراض علی علیه السلام و علت اعتراض فاطمه علیها السلام را می‌توان دریافت. چون خلیفه در این روایات، با استناد به حدیث، فاطمه علیها السلام را یک انسان ناآگاه به مسائل دینی معرفی می‌کند که هیچ خبری از شریعت اسلام ندارد، زیرا شریعت ارث انبیا را به عنوان صدقه معرفی نموده است و آن حضرت اصرار به چیزی دارد که در شریعت سابقه ندارد. خلیفه در برخورد اول پیش همه مسلمانان، فاطمه را متهم می‌کند که از شریعت و دین پیامبر پیروی نمی‌کند و چیزی را از او مطالبه می‌کند که شریعت هیچ سهمی را برای او در نظر نگرفته است. در مرحله دوم نیز وی خود را حافظ سنت پیامبر نشان می‌دهد. در چنین فضایی بر فاطمه علیها السلام واجب بود، خود را از این اتهام مبرا سازد و برای این کار راهی جز استدلال منطقی وجود نداشت. چون در مقابل استدلال خلیفه به حدیث و حفظ سنت، علی علیه السلام نمی‌توانست اعتراض کند و شمشیر بکشد. ادعای خلیفه عدم پیروی فاطمه علیها السلام از سنت پیامبر بود. این به ظاهر ربطی به علی علیه السلام نداشت. اگر علی علیه السلام شمشیر می‌کشید، نتیجه برعکس می‌شد و مردم می‌گفتند. چون فاطمه علیها السلام دلیلی نداشت، لذا علیه خلیفه و حکومت اسلامی توطئه کرد و قتل و غارتگری به راه انداخت و باعث ایجاد فتنه و تفرقه بین امت شد. اصول کار هم این بود که از راه علمی مسئله را خاتمه دهد. بنابراین، فاطمه علیها السلام جلوی همه مسلمانان آن خطبه آتشین را ایراد نمود که تا حال نظیری ندارد و خلیفه را محکوم نمود. امام بخاری پنج روایت را در مورد برخورد حضرت فاطمه علیها السلام با خلیفه اول در ابواب مختلف

طالع

سال دهم - شماره ۳۷ - پاییز ۱۳۹۰

صحیح خود همچون باب غزوه خیبر، باب حدیث بنی نضیر و مخرج، باب قول النبی، باب فرض الخمس و باب مناقب قرابه رسول الله، آورده است. مضامین همه این روایات پنج گانه نزدیک به یکدیگر است. لذا به عنوان نمونه یکی از این روایات را بررسی می کنیم. وی در باب غزوه خیبر روایت اول را این طور آورده است:

حدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ كَبِيرٍ حَدَّثَنَا اللَّيْثُ عَنْ عَقِيلٍ عَنْ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ فَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا بِنْتُ النَّبِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أُرْسِلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ وَفَدَكَ وَمَا بَقِيَ مِنْ خُمْسِ خَيْبَرَ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ لَا نُورِثُ مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي هَذَا الْمَالِ وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أَغَيِّرُ شَيْئًا مِنْ صَدَقَةِ رَسُولِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ حَالِهَا الَّتِي كَانَ عَلَيْهَا فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَلَا عَمَلَنَ فِيهَا بِمَا عَمَلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَيَّ فَاطِمَةَ - مِنْهَا شَيْئًا فَوَجَدَتْ فَاطِمَةُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تَكَلِّمْهُ حَتَّى تَوَفَّيْتُ وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَلَمَّا تَوَفَّيْتُ دَفَنْتُهَا زَوْجَهَا عَلَى لَيْلٍ وَلَمْ يُوْذَنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا وَكَانَ لَعْلَى مِنَ النَّاسِ وَجْهُ حَيَاةَ فَاطِمَةَ فَلَمَّا تَوَفَّيْتُ اسْتَنْكَرَ عَلَى وَجْهِ النَّاسِ (بخاری، بی تا: ۴، ۱۵۴۹).

این روایت، به طور کلی یک جریان تاریخی در یک مقطع حساس را بیان می کند و آن زمان و حوادث و اتفاقات پس از رحلت پیامبر (ص) را تا رحلت حضرت فاطمه (ع) توضیح می دهد، نه اینکه تنها از یک ماجرا و اتفاق خاص، در یک مقام خاص حکایت کند. نکته بسیار قابل توجه و تأمل برانگیز در این روایت، شکل گیری مرحله اول اعتراض آن حضرت (ع) است. این نکته از جمله «أُرْسِلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ» به دست می آید. در مرحله اول بدون هیچ درگیری آن حضرت نماینده ای را پیش خلیفه اول فرستاد و سه چیز را از او مطالبه نمود: ۱. میراث پیامبر از فیء مدینه که خدابه او بخشیده بود؛ ۲. فدک؛ ۳. خمس خیبر. و از او پاسخ منفی گرفت. و این ابتدایی ترین شکل هر اعتراضی است. حضرت فاطمه (ع) نمی خواست به مجلس خلیفه برود و مراحل بعدی اعتراض را به وجود آورد. اما خلیفه هیچ توجهی به مطالبات وی ننمود: «فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَيَّ فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئًا»، بلکه دو کار دیگر هم انجام داد. اولاً، از حدیث استفاده کرد و گفت: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ لَا نُورِثُ مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً». وی از این طریق راه را بر فاطمه (ع) بست و سعی در القای چنین مطلبی کرد که فاطمه (ع) هیچ حقی ندارد و مطالبه وی گویا خلاف شریعت است، چون در شریعت برای خانواده های انبیا، ارثی گذاشته نشده است. گویا فاطمه (ع) یا جاهل به چنین مسئله ای است، یا هیچ ارزشی به حدیث

پیامبر ﷺ و شریعت نمی‌دهد و طبق میل درونی خود عمل می‌کند و مشکل اصلی با خلیفه بر سر شریعت است؛ به خاطر همین امر، ادعای فاطمه ؑ بی‌مورد و خلاف شرع است. ثانیاً، خلیفه خود را حافظ شریعت و سنت نبوی معرفی نمود که با هیچ کس تعارف ندارد و لو اینکه طرف مقابل دختر پیامبر ﷺ باشد. جمله «وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أُغَيِّرُ شَيْئًا مِنْ صَدَقَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَنْ حَالِهَا الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهَا فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» به چنین چیزی اشعار دارد. این یک آزمونی بزرگ برای بنت پیامبر ﷺ بود. شرایط سختی به وجود آمده بود که حضرت فاطمه ؑ، در مقابل خلیفه دو راه بیشتر نداشت: یا اینکه از مطالبه خود دست بردارد و قضاوت خلیفه را بپذیرد و یا مسیر قبلی خود را ادامه داده، از خود دفاع نماید. در اینجا بود که مرحله دوم اعتراض کلید خورد.

باتوجه به روایات بخاری، مراحل اعتراض و مطالبات دختر پیامبر ﷺ، از خلیفه ارزیابی می‌شود.

اعتراض فاطمه ؑ برای چه بود؟

با توجه به روایات بخاری، اعتراض دختر پیامبر ﷺ، برای احیای دستورهای مهم اجتماعی، سیاسی و حقوقی قرآنی بوده است. در این مقام مناسب به نظر می‌رسد که ابعاد گوناگون این اعتراض، با محوریت روایات صحیح بخاری، ارزیابی شود.

اعتراض برای احیای حکم قرآنی فیء

در سه روایت از این روایات پنج‌گانه که کلاً از عایشه نقل شده است، به صراحت از عنوان «فیء» یاد شده است. یکی از مطالبات آن حضرت مطالبه فیء بود و این مدعی از عبارت «وَسَلَّمَ أَنْ يُقْسِمَ لَهَا مِيرَاثَهَا مِمَّا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ»، روشن‌تر می‌شود خلیفه با حدیث «لَا تُورَثُ» استدلال کرده و مطالبه آن حضرت را رد نموده است. اکنون باید ببینیم که «فیء» چیست، تا از آن برای قضاوت و فهم حوادث آن زمان بهتر کمک بگیریم.

فیء چیست؟

سخنان بسیاری در این باره آمده است که فیء به مالی گفته می‌شود که بدون جنگ به دست بیاید و آن طبق دستور قرآنی مخصوص پیامبر ﷺ است. چنان که آیه شش سوره حشر گوید: «وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَسْلُطُ رُسُلَهُ عَلَى

مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». آن حضرت در مورد آن مال و چگونگی تصرف آن حق تام دارد. ابن جزّی، دانشمند اهل سنت، در ذیل آیه «وما أفاء الله على رسوله» می‌نویسد:

آنچه خدا از اموال بنی‌نضیر به پیامبرش اعطا نمود، مسلمانان برای به دست آوردن آن با اسب و شتر نرفتند و رنج و مشقتی را تحمل نکردند و به وسیله جنگ آن را به دست نیاوردند و با مسلط نمودن پیامبرش بر بنی‌نضیر به دست خداوند با این آیه می‌فهماند که آنچه را پیامبرش از بنی‌نضیر گرفته، اختصاص به پیامبر دارد و هرگونه که بخواهد، در آن تصرف می‌کند: «ما أخذ من بنی النضیر و ما أخذ من فدک، فهو فی خاص بالنبی ﷺ یفعل فیہ ما یشاء (غرناطی، ۱۴۲۳: ۴، ۲۰۴).

وی سپس این قول را به گروهی نسبت می‌دهد. مناسب است به قرآن مراجعه کنیم تا این موضوع بیشتر روشن شود.

فیه در قرآن

خداوند در آیات شش و هفت سوره حشر، احکام فیه را بیان نموده است. در آیه شش اوصاف آن را بیان نموده و آن را خالص برای پیامبر ﷺ دانسته است: «وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَا كُنَّ اللَّهُ يَسْلُطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». و در آیه هفت، قطع نظر از روایات، فیه را حق مسلم «ذی‌القربی» می‌داند و می‌گوید: «ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى لله وللرسول ولذی‌القربی والیتامی والمساکین وابن‌السبیل».

سید قطب می‌نویسد:

حکم این فیه این است که همه آن برای خدا، رسول، ذی‌القربی، یتامی، مساکین و ابن‌السبیل است و پیامبر در همه اینها تصرف می‌کند و ذوالقربی در دو آیه ذکر شده، قرابت رسول خدا ﷺ هستند (قطب، ۱۹۹۲: ۶، ۳۵۲۳).

در این آیه، خداوند فیه را حق مخصوص «ذوالقربی» دانسته است. از طرف دیگر، حضرت فاطمه (ع) نزدیک‌ترین مصداق «ذوالقربی» است و این حق است که خدا برای خاندان پیامبر ﷺ قرار داده است و تا ابد این حکم جاری است. همان طور که برخی دانشمندان اهل سنت و

روایاتشان «ذوالقربی» را نزدیکان رسول خدا ﷺ ذکر بنموده اند، همچنین دانشمندان شیعه و روایات شیعه هم به اتفاق «ذوالقربی» را اهل بیت می دانند. چنان که دانشمند و مفسر شیعه طیب گوید:

مطابق مذهب شیعه مستفاد از اخبار معتبره قطعية الصدور بلکه ضروری مذهب شیعه است مراد ذی القربای پیغمبر ائمه اطهار هستند که باید سهم خدا و رسول را هم تقدیم آنها کرد تا به مصارفی که مرضی خدا و رسول است صرف فرمایند (طیب، ۱۳۷۸ ش: ۱۲، ۴۷۱).

علامه طباطبایی می نویسد:

منظور از ذی القربی، ذی القربای رسول خدا ﷺ و دودمان آن جناب است (طباطبایی، بی تا: ۱۹، ۳۵).

و از ائمه اهل بیت ﷺ روایت شده که منظور از ذی القربی، اهل بیت، و مراد از یتامی و مساکین و ابن السبیل هم یتیمان و مساکین و ابن السبیل آنهاست. در روایات متعدد اهل سنت هم ذی القربی به اهل بیت نبوت اطلاق شده است به خصوص در ذیل آیه بیست و سه شوری (نک: واحدی، (الف) ۱۴۱۸: ۴، ۵۲).

بنابراین، از شواهد قرآنی و همچنین روایات زیاد فریقین، به دست می آید که فیه یک حکم مستقل قرآنی است که حق اهل قرابت پیامبر بوده است و حضرت فاطمه ﷺ برای این حق اعتراض نمود. در آن زمان آن بانوی کرامت جزو قریب ترین افراد خانواده پیامبر ﷺ بود و این حکم فیه هم تنها مخصوص آن بانوی گرامی اسلام نبود بلکه این حق مربوط به همه افراد و گروههای مذکور در آیه بود. از طرف دیگر، خلیفه با مطرح نمودن حدیث می خواست حکم قرآنی فیه را انکار کند. لذا اعتراض حضرت فاطمه ﷺ برای حفظ چنین حکم الهی و قرآنی بود که اگر اعتراض نمی کرد منسوخ می شد.

این حکم تا امروز هم به قوت خود باقی و برای ائمه هدی ﷺ ثابت است. البته برخی نسخ این آیه را با آیه خمس (انفال: ۴۱) ادعا نموده اند. اما این قول درست نیست. زیرا در این آیه از فیه سخن گفته در آیه خمس از غنیمت. در فیه صحبت از چیزهایی است که بدون جنگ به دست آمده و در آیه خمس صحبت از از چیزهایی است که بعد از جنگ به عنوان مال غنیمت بدست آمده است. مفسر معروف اهل سنت، ابن کثیر، نسخ آیه فیه با آیه خمس را بعید دانسته و بعد از نقل آن ادعا می گوید:

مدعای آنان بعید است، زیرا این آیه (خمس) بعد از حادثه بدر نازل شده است و آن آیه (فیه) درباره بنی نضیر نازل شده است. در بین سیره نگاران

هیچ اختلافی نیست که بنی‌نضیر بعد از جنگ بدر اتفاق افتاده است. در این باره هیچ گونه شک و تردیدی نیست (دمشقی، ۱۹۸۷: ۴، ۵۹).

هر دو آیه در دو مکان مختلف و در دو زمان مختلف درباره دو موضوع مستقل و جدا از یکدیگر نازل شده است. بنابراین، مفهوم این دو آیه منافاتی با هم ندارند تا یکی را ناسخ دیگری قرار دهیم و هر کدام حکم مستقل و جداگانه‌ای را در بر دارد که در محل و مورد خود قابل اجرا و عمل است و نسخ نشده است. ادعای نسخ آیه با سیره و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله هم سازگار نیست، زیرا در هیچ تاریخی نیامده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله غنائم جنگی را به خود و اقوامش اختصاص داده و به افرادی که در جنگ شرکت نموده‌اند، چیزی نداده باشد. آیه «خمس»، از نظر نزول، بر آیه «فیء» مقدم است، و ناسخ نباید مقدم بر منسوخ باشد. لذا چنین ادعایی درست به نظر نمی‌رسد. چون آن حضرت صلی الله علیه و آله این حق قرآنی خود «فیء» را مطالبه نمود، خلیفه حدیث «لا نورث ما ترکنا صدقة» را مطرح کرد. ما در ادامه بحث درباره این خبر واحد گفت‌گو خواهیم کرد. آیا می‌شود خبر واحدی که کسی جز خلیفه از آن اطلاع ندارد، در هنگام نزاع با مخالف به آن استدلال کرد و محکومات قرآن را با آن، نسخ کرد؟ آیا می‌توان احکام قرآن را با خبر واحد مشکوک، ساقط نمود؟ فاطمه علیها السلام اعتراض نمود تا قرآن زنده بماند. در اصل اعتراض وی برای مال دنیا نبود، بلکه برای احیای قرآن و حکم قرآن بود و این حکم هم تنها مربوط به وی نبود، بلکه تا قیامت مربوط به خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و هست.

چون این مسئله اختصاصی فاطمه علیها السلام نبود، لذا در آن زمان باید وی به عنوان نزدیک‌ترین فرد به پیامبر صلی الله علیه و آله و اولی‌ترین مصداق ذوالقربی، اعتراض می‌نمود و از حقوق «ذوالقربی» دفاع می‌کرد و این ربطی به میراث وارث نداشت، چون هر دو، دو موضوع مستقل است و دو حکم جداگانه دارد. اگر حدیث صحیح هم می‌بود، نمی‌توانست حکم فیء را بردارد، چون اصلاً ربطی به این موضوع ندارد.

اعتراض برای احیای حکم قرآنی ذی‌القربی و مالکیت خویش

طبق نقل روایت بخاری، یکی دیگر از مطالبات حضرت فاطمه علیها السلام از خلیفه اول، مطالبه فدک بود. اعطای فدک به دستور خداوند صورت گرفته بود؛ چنان‌که بسیاری از دانشمندان اهل سنت در ذیل آیه بیست و شش سوره اسرا: «وَأَتْ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ». روایت کرده‌اند که بعد از نزول آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه علیها السلام را خواست و فدک را به دستور خدا به وی عطا نمود. فدک ارث نبود. ارث پیامبر صلی الله علیه و آله چیزهای زیادی بود؛ براساس وصیت مخیریق، هفت باغ او، اراضی بنی‌نضیر، فدک و سهمش از خیبر و غیر آن، همه خالصه پیامبر صلی الله علیه و آله بود (حلبی، بی تا: ۳، ۳۶۲).

در این آیه خداوند بر ادای حق خویشاوند تأکید می‌کند و مراد از ذالقربی همان‌هایی هستند که در آیه مودت آمده و مراد قرابت رسول خدا ﷺ است، چنان که در بحث قبلی گذشت. در آیه، به پیامبر ﷺ امر شده است که به خویشاوند خود حقش را بدهد. و پیامبر خدا ﷺ هم طبق فرمان خداوند عزوجل فدک را به فاطمه بخشید. براساس نقل شیعه و سنی، فدک از اموال مخصوص پیامبر ﷺ بود و احدی از مسلمانان در آن سهمی نداشتند.

از ابی‌دیلیم روایت شده است:

علی بن حسین ﷺ به مردی از اهل شام فرمود: آیا قرآن خوانده‌ای؟ عرض کرد: بلی، فرمود: آیا در سوره بنی‌اسرائیل نخوانده‌ای که فرمود «وَأَتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ»؟ مرد گفت: مگر شما از آنها بید که خدا امر کرده حقشان داده شود؟ فرمود: آری (طبری، ۱۹۸۸: ۹، ۷۲).

خطاب در آیه به پیامبر ﷺ است که خداوند به آن حضرت امر کرده است: حقوق اقاربش را که از فی و غنیمت برایشان واجب شده، ادا کند (خازن، بی تا: ۳، ۱۲۸).

حسن گفته است که آیه: «وَأَتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» درباره قرابت رسول نازل شده است (اندلسی، ۱۹۹۳: ۶، ۲۹). از سدی هم نظیر همین روایت حسن نقل شده است (ابن جوزی، ۲۰۰۱: ۵، ۲۱). مراد از یتامی و مساکین و ابن‌السبیل هم یتامی و مساکین و ابن‌السبیل اهل بیت هستند؛ چنان که علی بن حسین ﷺ فرموده است (طبری، ۱۹۸۸: ۹، ۸).

بسیاری از مفسران و دانشمندان اهل سنت روایاتی را در کتابهای خودشان از صحابه، مانند ابن عباس و ابوسعید خدری، با طرق متعدد نقل کرده‌اند که وقتی این آیه «وَأَتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» نازل شد، رسول خدا ﷺ فاطمه را خواست و فدک را به او بخشید (قرطبی، بی تا: ۱۰، ۲۴۷).

ابوسعید می‌گوید: «لَمَّا نَزَلَتْ وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاطِمَةَ فَأَعْطَاهَا فَدَكَ» (دمشقی، ۱۹۸۷: ۳، ۳۹؛ سیوطی، ۱۹۹۳: ۵، ۲۷۳).

ابن عباس می‌گوید: «لَمَّا نَزَلَتْ وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاطِمَةَ فَأَعْطَاهَا فَدَكَ» (شوکانی، بی تا: ۳، ۲۷۰). این روایات، فدک را از سهم ذی‌القربی دانسته است که پیامبر ﷺ با دستور خداوند به فاطمه ﷺ بخشیده است.

بسیاری از مفسران اهل سنت در ذیل آیه شش سوره حشر «وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ» درباره فدک بحث کرده‌اند. طبری در ذیل این آیه، روایتی را نقل کرده است که «فدک با مصالحه مردمش و بدون

جنگ به تصرف پیامبر (ص) در آمده و خاص او بوده و هیچ یک از مسلمانان در آن بهره‌ای نداشته‌اند» (طبری، ۱۹۸۸: ۱۴، ۳۸).

سیوطی هم روایتی آورده که «پیامبر خدا (ص) با اهل فدک و روستاهای دیگر مصالحه نمود» (همو: ۸، ۹۹).

فخر رازی می‌نویسد:

این آیه در مورد فدک نازل شده است. اهل فدک از آن کوچ کردند، و همه روستاها و داراییشان بدون جنگ در دست پیامبر خدا (ص) قرار گرفت. چون پیامبر (ص) وفات یافت، فاطمه (ع) ادعا کرد که پدرش آن را به او هبه کرده است؛ ولی ابوبکر گفت: من گفته تو را درست ندانم! پس ام‌ایمن و یکی از غلامان پیامبر (ص) برای فاطمه گواهی دادند! (رازی، بی تا: ۲۹، ۲۸۵).

از این روایات به دست می‌آید که فدک از فیه است و پیامبر (ص) در زمان حیات خود به حکم و دستور خداوند آن را به فاطمه (ع) بخشید و جزو ملک شخصی حضرت فاطمه (ع) قرار گرفت.

ابن کثیر بعد از نقل روایت ابوسعید می‌نویسد:

این حدیث اگر اسنادش صحیح باشد، مشکل است؛ زیرا آیه مکی است و فدک باخیر در سال هفتم هجری فتح شده و این دو چگونه با هم جمع می‌شود؟ (دمشقی، ۱۹۸۷: ۳، ۳۹).

آلوسی هم مکی بودن آیه را مطرح کرده است (آلوسی، بی تا: ۱۵، ۵۸).

این آیه بنابر بررسی در مدینه نازل شده و از آیات مدنی است، نه مکی؛ چنان که برخی از مفسران اهل سنت به این امر پرداخته و این آیه را جزء چند آیه دیگری دانند که در مدینه نازل شده است؛ مانند حسن که خود آلوسی روایت را آورده است (همو: ۱۵، ۲). همچنین مفسران دیگر اهل سنت، چون سعید حوی (حوی، ۱۹۹۹: ۶، ۳۰۲)، سید قطب (قطب، ۱۹۹۲: ۵، ۵)؛ زمخشری (زمخشری، بی تا: ۲، ۶۴۶)، از جمله قائلان به نزول آیه در مدینه‌اند.

به علاوه، در قرآن مجید در سوره‌های متعدد مکی، آیات مدنی و همچنین در سوره‌های مدنی، آیات مکی وجود دارد و این، امری مسلم در میان فریقین است.

برخی محدثان اهل سنت، حدیث ابوسعید را به سبب عطیه ضعیف می‌دانند؛ مانند هیشمی (هیشمی، ۱۹۹۸: ۷، ۴۹) و عبدالرزاق المهدی (شوکانی، بی تا: ۳، ۲۷۰) که چنین عقیده‌ای را ابراز کرده‌اند.

این حدیث با هفت طریق مختلف در *شواهد التنزیل* از ابوسعید نقل شده است. برخی از دانشمندان رجالی اهل سنت عطیه را ثقه می‌دانند؛ چنان که ابن حجر گفته است: «ووثقه بود و

حدیث‌های صالح و خوبی دارد» (نک: مزی، ۱۹۹۴: ۱۳، ۹۲). او در جای دیگر گفته است: و «صدوق» است (عسقلانی، ۱۹۹۵: ۱، ۶۷۸). یحیی بن معین نیز او را صالح می‌داند (مزی، همان: ۹۱). بنابراین، او در حدیث فرد موثق است. البته علت ضعف او، مقدم داشتن علی بر دیگران است؛ چنان که ساجی چنین گفته است (همان). این مسئله‌ای عقیدتی است و به وثاقت راوی هیچ لطمه‌ای نمی‌زند.

این اشکال هم بی‌مورد است و این روایت با آیه کاملاً منطبق است. به علاوه، روایاتی هم از بزرگان دیگر با طرق مختلف نقل شده است؛ مانند روایت ابن عباس (سیوطی، ۱۹۹۳: ۵، ۲۷۳)، و روایت امام علی بن حسین علیه السلام که خود آیه را بر خود منطبق کردند و بر آن احتجاج نمودند. (سیوطی، همان: ۲۷۱) باتوجه به روایات متعدد و سیره مستمره اهل بیت، به دست می‌آید که این آیه در مدینه نازل شده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه، فدک را به فاطمه علیها السلام عطا نموده است. اگر کسی در دادن فدک به حضرت فاطمه علیها السلام تشکیک کند، باید از او پرسید که بعد از نزول آیه «وَأْتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ»، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چه کرد. دو صورت قابل تصور است:

الف. هیچ کاری را انجام نداد. این صورت درست نیست، زیرا در این صورت، این عدول و سرپیچی از دستور خداست؛ در حالی که حتی سخنان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هم بدون وحی نیست: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» (نجم: ۳). در آیه شریفه مورد بحث، تعبیر «آت» آمده است که صیغه امر است. و امر نیز برای وجوب است؛ بنابراین، دادن حق ذی‌القربی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب بود.

ب. کاری را انجام داد، اما معلوم نیست آن کار چه بوده. این فرض هم درست نیست، زیرا چندین روایت از صحابه فعل و عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله را پس از نزول آیه بیان می‌کند که آن حضرت صلی الله علیه و آله، بعد از نزول آیه، فاطمه علیها السلام را فرا خواند و فدک را به او بخشید.

این روایات بر اساس احادیث عرض روایات بر قرآن هم تطبیق می‌کند و روایت خلیفه با این روایات و با آیه تعارض دارد و ساقط است. روایات عرض حدیث بر قرآن متواترند (نک: صادقی، ۱۳۶۵: ۱، ۲۱). و از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام روایات بسیاری درباره عرض حدیث بر قرآن نقل شده است. در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین آمده است:

لقد كثرت علي الكذابة و ستكثر فمن كذب علي متعمدا فليتبوء مقعده
من النار فإذا أتاكم الحديث فأعرضوه علي كتاب الله و سنتي فما
وافق كتاب الله و سنتي فخذوا به و ما خالف كتاب الله و سنتي فلا
تأخذوا به (همو).

بنابراین، دادن فدک به حضرت فاطمه علیها السلام یکی از مسلمات است. همین طور گرفتن آن از آن

حضرت هم از مسلّمات است. دانشمند اهل سنت، ابن ابی‌الحدید، در این باره سخن جالبی را نقل می‌کند. وی می‌نویسد:

من به استادم — علی بن فارقی، مدرّس بزرگ بغداد — گفتم: آیا زهرا در ادعای خود راستگو بوده است؟ گفت: بلی. گفتم: خلیفه می‌دانست که او زنی راستگوست؟ گفت: بلی. گفتم: چرا خلیفه حق مسلم او را در اختیارش نگذاشت؟ در این موقع استاد لبخندی زد و با کمال وقار گفت: اگر در آن روز به دلیل راستگو بودن و بدون شاهد، سخن او را می‌پذیرفت و فدک را به وی باز می‌گرداند، فردا او از این موقعیت به سود شوهر خود علی استفاده می‌کرد و می‌گفت که خلافت متعلق به علی است و در آن صورت، خلیفه ناچار بود خلافت را به علی تفویض کند؛ چرا که وی را راستگو می‌دانست، ولی برای اینکه باب تقاضا و مناظرات بسته شود، او را از حق مسلم خود محروم ساخت! (ابن ابی‌الحدید، ۱۹۶۷: ۱۶، ۲۸۴).

ابوبکر فدک را که جزء حق ذی‌القربی و فیء قرار گرفته بود و در زمان حیات پیامبر ﷺ ملک شخصی حضرت فاطمه ﷺ شده بود، انکار کرد و در مقابل سیل روایات و آیات، تنها به حدیث موهن و واحدی که خود راوی آن بود، استناد جست و در این زمینه، قول صدیقه کبری ﷺ را که ادعای هبه کرده بود، نپذیرفت؛ حال آنکه آیه تطهیر (احزاب: ۳۳) بر طهارت و عصمت فاطمه ﷺ دلالت می‌کند و روایات متواتر فریقین گواه بر این مطلب است (نک: طبری، همان، ۱۲، ۷؛ سیوطی، همان، ۶، ۶۰۴؛ ابن عطیه اندلسی، ۱۹۹۶: ۴، ۳۸۴؛ ابن ابی‌حاتم، ۱۹۹۹: ۹، ۳۱۳۱؛ طحاوی، ۱۹۹۵: ۱، ۲۳۰). از طرفی عایشه بر صداقت فاطمه ﷺ گواهی داده و می‌گوید: «ما رأیت أحداً قطّ أصدق من فاطمة غیر أیها» (اصبھانی، ۱۹۸۷: ۲، ۴۲)؛ یعنی اینکه فاطمه ﷺ راستگوترین عالم، بعد از رسول خداست! با وجود گواهی امام علی ﷺ (حلبی، همان: ۳، ۳۲۶) امام حسن ﷺ، امام حسین ﷺ، ام‌کلثوم ﷺ، (ایجی، بی‌تا: ۴۰۲)، ام‌ایمن (زن بهشتی)، (رازی، بی‌تا: ۲۹، ۲۸۵) رباح، غلام پیامبر (همان) و اسماء بنت عمیس (زن بهشتی) (عبدالفتاح، ۱۳۸۱: ۲، ۳۰۸). در حق فاطمه ﷺ، خلیفه فدک را به آن حضرت بازنگرداند و گواهی این همه افراد را نپذیرفت. حال آنکه علی ﷺ، فاطمه ﷺ و حسنین ﷺ از کسانی هستند که در مباحله به عنوان گواه رسالت در مقابل نصارای نجران قرار گرفتند و آنها متوجه صداقت آنان شدند واز مباحله کردن با آنان منصرف شده، میدان را ترک کردند. (واحدی، (ب) ۱۹۸۴: ۹۰؛ نیشابوری، بی‌تا: ۳، ۱۵۰؛ نیشابوری، ۱۹۸۷: ۱۵، ۱۸۵).

تناقض گفتار و رفتار خلفا وقتی واضح تر می شود که آنان از یک طرف با استناد به حدیث «لانورث» دختر پیامبر را از ملک شخصی محروم می کنند و از طرف دیگر، با فدک معامله ملک شخصی خودشان می نمایند. چنان که مورخان نوشته اند: عثمان فدک را در زمان خلافتش به مروان بن حکم پسر عمو و دامادش بخشید (بیهقی، ۹۹۶: ۹، ۴۳۷). سپس معاویه فدک را بین سه نفر، یعنی مروان، عمرو بن عثمان و پسرش یزید تقسیم نمود (ابن ابی الحدید، همان: ۱۶، ۲۱۶).

سپس عمر بن عبدالعزیز خلیفه شد و به رد فدک به فرزندان فاطمه علیها السلام فرمان داد (حموی، بی تا: ۴، ۲۱۷). وقتی یزید بن عبدالملک خلیفه شد، فدک را دوباره قبضه کرد، تا ابوالعباس سفاح خلیفه شد و دوباره فدک را به حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب برگرداند. وقتی منصور خلیفه شد، باز فدک را پس گرفت، سپس مهدی بن منصور دوباره فدک را پس داد. سپس موسی الهادی خلیفه شد و فدک را دوباره گرفت، تا ایام مأمون. وی فدک را به محمد بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و محمد بن عبدالله بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب برگرداند. دعبل، شاعر بزرگ و معروف، در این زمینه شعری سرود و گفت:

أصبح وجه الزمان قد ضحكا برء مأمون هاشم فدكا (همان).

فدک ملک امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام هم بود. علی علیه السلام به فاطمه علیها السلام دستور می دهد که فدک را از ابوبکر مطالبه کند. ابوبکر از فاطمه علیها السلام بینه می خواهد، و حضرت علیه السلام در جواب او می فرماید:

أما فدك، فإن الله عزوجل أنزل على نبيه قرآناً يأمر فيه بأن يؤتيني و
ولدي حقي، قال الله تعالى وآت ذا القربى حقه فكنت أنا و ولدي
أقرب الخلائق إلى رسول الله صلی الله علیه و آله فنحنس و ولدي فدكا (مجلسی،
۱۴۰۴: ۲۹، ۱۹۴).

فاطمه علیها السلام می توانست از ملک خود چشم بپوشد، اما ممکن نبود سهم فرزندان کوچک خود را به کسی ببخشد؛ چون این خود ظلم بود و تجاوز به حقوق دیگران. به همین جهت، اعتراض آن حضرت علیها السلام افزون بر احیای حقوق خود و دیگران، برای احیای آیه ذی القربى هم بود. اگر فاطمه علیها السلام برای حصول فدک اعتراض نمی کرد، آیه ذی القربى هم ساقط می شد و خبر واحد مشکوک، آیه رانسخ می کرد و از این طریق جاودانی بودن قرآن هم خدشه دار می شد.

اعتراض برای احیای حکم قرآنی خمس

با توجه به روایات بخاری، سومین حقی که حضرت فاطمه علیها السلام از خلیفه مطالبه نمود، خمس خیبر

بود. جمله «وما بقی من خمس خیبر»، دلالت بر این امر دارد. اما خلیفه خمس خیبر را هم نداد و مثل فیء و فدک از دادن آن امتناع ورزید.

باید دید خمس که خلیفه از پرداختن آن به دختر پیامبر ﷺ امتناع کرد، و باعث اعتراض آن بانوی اسلام گردید. برای فهم بهتر مسئله، نگاهی گذرا به خمس لازم به نظر می‌رسد. آیا خمس از ارث پیامبر است که خلیفه با استناد به خبر واحد از پرداختن آن صرف نظر نمود؟ یا یک موضوع جدا از ارث بوده، حکم جداگانه‌ای دارد؟ با توجه به آیات و روایات فریقین به دست می‌آید که خمس نه تنها حکم جداگانه دارد، بلکه یک نظام مالی مستقل در شریعت است که به خاندان پیامبر اختصاص یافته است، همچنین خمس در مقابل نظام مستقل زکات قرار گرفته است. خداوند در آیه چهل و یک سوره انفال، حکم خمس را به عنوان یک نظام مستقل مالی، برای اهل بیت پیامبر ﷺ محسوب کرده است:

وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ
وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ أَنْ كُنْتُمْ أَمْتُمْ بِاللَّهِ.

با توجه به این آیه به دست می‌آید که خمس ارث نیست، بلکه یک نظام مالی دیگر است. مصرف کنندگان خمس هم در این آیه مشخص شده‌اند. در روایات فریقین هم فلسفه تشریح حکم خمس در اسلام بیان شده است چنان که مفسر معروف اهل سنت سیوطی از حضرت علی ؓ روایت آورده است که فرمود:

خداوند صدقه را بر رسول خود حرام کرد و در عوض آنچه حرام کرد،
سهمی از خمس را برایش قرار داد و همچنین در میان همه مسلمین
صدقه را تنها بر اهل بیت پیامبرش حرام کرده و در عوض آنچه حرام
کرده، سهمی با رسول خدا برایشان تعیین نمود (سیوطی، ۱۹۹۳ م:
۳، ۱۸۶).

چون صدقه و زکات را بر اهل بیت پیامبر ﷺ حرام فرموده، خمس را به جای آن، برای آنان قرار داده است.

۱۰۵

از ابن عباس نیز نقل شده است که رسول خدا ﷺ فرموده:

من آب چرکین دست مردم را برای شما اهل بیت نپسندیدم؛ چون یک
پنجم (خمس) شما را بی‌نیاز می‌کند و برای شما بس است (همو).

از مجاهد روایت شده است که می‌گفت:

خداوند می‌دانست که در بین بنی‌هاشم فقرا هستند؛ پس برای بنی‌هاشم
به جای صدقه، خمس را قرار داد (طبری، همان: ۵، ۶).

از این روایات بر می آید که فلسفه خمس، تشکیل یک نظام اقتصادی جدید، بر مبنای کرامت و عزت، برای خاندان پیامبر اکرم ﷺ بوده است، تا این خاندان با عزت زندگی کند و به سوی امت دست دراز نکند. طبق این آیه «ذالقربی» باید از خمس بخورد. خمس حق آنان است. در این آیه نزدیک ترین مصداق «ذالقربی» حضرت فاطمه ﷺ است و سپس اهل بیت ﷺ هستند. خود ائمه ﷺ در موارد متعدد از این آیه در حق خودشان استفاده نموده اند. چنان که مفسر بزرگ اهل سنت ابن جریر طبری روایت ابن دیلمی را آورده که در آن می گوید:

علی بن حسین ﷺ به یک نفر از اهل شام فرمود:
آیا شما در سوره انفال نخوانده ای: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ...»؟ فرمود: خوانده ام، عرض کرد: آیا آنها شما هستید؟
فرمود: بله (همان).

طبری می نویسد: برخی می گویند: ذی القربی همان نزدیکان رسول خدا ﷺ از بنی هاشم هستند» (همان).

همین نظریه را امام مالک، ثوری، اوزاعی و غیر او قبول کرده اند (قرطبی، بی تا: ۸، ۱۲).

نظام الدین نیشابوری، مفسر بزرگ اهل سنت، می نویسد:

گفته شده که همه خمس برای قرابت است؛ لذا از علی روایت شده که آن حضرت در پاسخ به این قول که در آیه «وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ» آمده، فرمودند: «مراد شیعیان ما و مساکین ماست» (نیشابوری، ۱۹۹۶: ۳، ۴۰۲).

روایتهای معتبر بسیاری در کتابهای اهل سنت یافت می شوند که آن حضرت خمس را طبق فرمان خدا در قرآن تقسیم می نمود. ابوعلیه ریاحی گفت:

پیش پیامبر خدا ﷺ غنیمت آوردند. آن حضرت از آن غنیمت، خمس را گرفت و پنج قسمت کرد: سهم خدا، رسول خدا، ذی القربی، یتامی، مساکین و ابن سبیل (نک: طبری، همان: ۶، ۴).

از ابن عباس روایت شده است:

بی شک خمس در زمان رسول خدا ﷺ پنج قسمت تقسیم می شد: برای خدا و رسول یک سهم، برای ذی القربی یک سهم و بقیه سه سهم برای یتامی، مساکین و ابن سبیل. سپس ابوبکر، عمر و عثمان خمس را سه قسمت کردند و سهم پیامبر و سهم «ذی القربی» را ساقط نمودند و باقی سه سهم، یعنی سهم یتامی، مساکین و ابن سبیل را بر قرار نمودند (ابویوسف، ۱۳۰۱: ۱۹).

خمس در زمان پیامبر اکرم ﷺ به ذی القربی داده می شد تا اینکه آن حضرت از دنیا رحلت

نمود. بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) با اجتهاد ابوبکر و عمر، خمس را از فاطمه (ع) و بنی هاشم، ستانند (ابن ابی الحدید، همان: ۱۶، ۲۳۱). طبق شواهد متعدد روایی و تاریخی در دهها منبع معتبر اهل سنت، خمس در زمان پیامبر (ص) به حضرت فاطمه (ع) و دیگر خاندان آن حضرت داده می شد و این خلفا بودند که بعد از رحلت رسول الله (ص) خمس را از آل محمد (ص) قطع نمودند. دانشمند اهل سنت زمخشری روایت نموده است: «ابوبکر بنی هاشم را از خمس منع کرد» (زمخشری، همان).

در روایت ابن ابی الحدید آمده است: «ابوبکر فاطمه و بنی هاشم را از خمس منع کرد» (ابن ابی الحدید، همان: ۱۶، ۲۳۱).

وی از انس بن مالک هم روایت دیگری را نقل کرده است:

فاطمه (ع) نزد ابوبکر آمده و فرمود: از ظلمی که به ما اهل بیت شده آگاهی. اینک سهم ذی القربی را از آنچه خدا در آیه «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ...» عاید ما فرموده است، تحویل بده. ابوبکر پاسخ داد: آری، من هم این آیه را از کتاب خدا خوانده ام؛ چنان که تو می خوانی، ولی علم من از آن آیه به آنجا نرسیده که بدانم سهم ذی القربی را از خمس باید کاملاً تسلیم شما کنم!

حضرت فرمود: پس آیا این سهم، از آن تو و خویشاوندان توست؟ او گفت: نه، بلکه مقداری از آن را به شما می دهم و ما بقی را در مصالح مسلمین مصرف می کنم!

حضرت فرمود: این حکم خدا نیست. او گفت: همین حکم خداست! (همان).

آیا با وجود این همه روایات صریح و سیره مستمره رسول اکرم (ص) باز هم منع خمس از «ذی القربی» اجتهاد در مقابل نص نیست؟

ابن قدامه، فقیه بزرگ اهل سنت می نویسد:

بعد از رحلت پیامبر (ص)، ابوبکر و عمر سهم ذی القربی را در فی سبیل الله قرار دادند. از ابن عباس روایت شده که یقیناً ابوبکر و عمر خمس را سه قسمت کردند. اما درباره اینکه آن دو، سهم ذی القربی را در فی سبیل الله قرار دادند، به احمد بن حنبل گفته شد و او سکوت کرد و سرش را تکان داد و تأیید کرد، اما این مذهب را ترک کرد و اختیار نمود. او درباره سهم ذی القربی قول ابن عباس و موافقانش را بهتر از سخن دیگران، موافق تر با کتاب خدا و سنت رسول خدا (ص) دید، زیرا از ابن عباس درباره سهم ذی القربی پرسیده شد، او گفت: ما گمان می کردیم که سهم ذی القربی

برای ماست، ولی قوم ما سهم ذی القربی را برای ما انکار نمود. شاید مراد ابن عباس از جمله «فأبی ذلک علینا قومنا» این است که ابوبکر و عمر و کسانی که از این دو نفر پیروی کردند، سهم ذی القربی را در فی سبیل الله قرار دادند و قول ابن عباس اولی و موافق کتاب و سنت است (ابن قدامه، بی تا: ۶، ۴۰۶ - ۴۰۷).

وی سپس می نویسد:

بعد از رحلت پیامبر ﷺ سهم ذی القربی ثابت است. خداوند در قرآن سهم ذی القربی را ذکر کرده، و ثابت است که بی شک پیامبر ﷺ به ذی القربی اعطا می نمود. سپس حدیث مطعم را می آورد و می گوید: برای این آیه نسخی نیامده و این حکم تغییر نیافته است؛ پس سهم ذی القربی و عمل بر طبق این حکم دادن، واجب است (همان).

ابن قدامه بر خلاف بسیاری از فقهای اهل سنت، قائل به وجوب خمس برای ذی القربی و وجوب عمل به این حکم شده است و صحابه حق تصرف و تغییر در حکم شریعت را ندارند و این کار با وجود نص صریح آیه و سنت متواتر و مستمر پیامبر اسلام ﷺ هیچ ارزش و جایگاه شرعی و علمی ندارد؛ بلکه اجتهاد در مقابل نص است.

بعد از رحلت پیامبر ﷺ نه فقط خمس را از ذی القربی منع کردند؛ بلکه در مصداق ذی القربی هم تصرف نمودند؛ چنان که از سعید المقبری نقل شده است: نجده به ابن عباس نامه نوشت و از او درباره ذی القربی سؤال کرد و ابن عباس در پاسخ به او نوشت: ما می گفتیم ذی القربی ما هستیم و قوم ما این مطلب را انکار کردند و گفتند: «قریش کلها ذوا القربی» (طبری، همان: ۶، ۶)؛ همه قریش ذوالقربی هستند.

بنابراین، با وجود همه ادله قرآن و سنت و همچنین منابع معتبر اهل سنت، درباره ذی حق بودن حضرت فاطمه ﷺ و اهل بیتش، دیگر توجیهی برای نپرداختن حق آنان باقی نمی ماند. وقتی فاطمه ﷺ دید که این حکم مسلم قرآنی هم با احکام مسلم دیگر قرآنی، چون فیء، حق ذی القربی همراه فدک، با یک حدیث غیرمعتبر منسوخ می شود و حقوق گروهی از قرآن با چنین استناد سست و بی پایه، برای همیشه ساقط می شود، و از این طریق برخی دستورهای مهم قرآن، تحریف معنوی می شود، لذا بر دختر پیامبر ﷺ واجب بود که علیه این تفکر دستگاه خلیفه اعتراض کند و به عنوان نزدیک ترین فرد به پیامبر ﷺ، از خلیفه حقوق مسلم قرآنی خود را پی گیری نماید.

اعتراض برای احیای حکم قرآنی ارث

با بررسی روایات بخاری به دست می‌آید که مطالبه درباره ارث پیامبر ﷺ هم مطرح بود و از اینجا معلوم می‌شود که، خلیفه به علاوه ندادن حق فیء، فدک و خمس به فاطمه ﷺ، وی را از ارث رسول خدا ﷺ هم محروم نموده بود و به حدیث «لأنورث» استدلال می‌کرد. با نقل این حدیث، خلیفه ادعای بسیار بزرگی را مطرح نمود و آن ارث نگذاشتن همه انبیا بطور مطلق بود. از اینجا بود که حضرت فاطمه ﷺ با دو روش و گزینش، در مقابل این چالش خلیفه ایستاد. ۱. به آیات مخصوص به ارث گذاشتن انبیا در قرآن استشهاد نمود؛ ۲. از عمومات قرآنی درباره ارث و میراث برای اثبات ادعای خود بهره جست. اکنون بطور اختصار هر دو روش ارزیابی می‌شود.

استدلال به آیات قرآنی درباره ارث گذاشتن انبیا

در صحیح بخاری پنج روایت مختلف درباره دعوی حضرت فاطمه ﷺ و ابوبکر نقل شده است. نکته مشترک در همه این روایات، نقل استناد خلیفه به حدیث «لأنورث ما ترکنا صدقة» است. خلیفه سوای این حدیث، هیچ دلیلی دیگر نداشت. وقتی خلیفه از این روایت برای عدم پرداخت حقوق مسلم حضرت فاطمه ﷺ استفاده نمود و با فرستاده وی برخورد منفی نمود و با این کار می‌خواست، دختر را از ارث پدر محروم نماید، در چنین موقعی حضرت فاطمه ﷺ موضع بسیار منطقی و در عین حال قاطعی را در مقابل چنین ادعا و برخوردی در پیش گرفت و برای روشن نمودن موضوع با همراه زنان به مسجدالنبی رفت و خطبه آتشینی را ایراد نمود. (نک: ابن‌ابی‌الحدید، همان: ۱۶، ۲۱۱).

و أنتم الآن تزعمون أن لا إرث لنا أ فحكم الجاهلیة یبغون و من
أحسن من الله حکماً لقوم یوقنون أفلا تعلمون؟ بلی قد تجلّی لکم
کالشّمس الضّاحیة أنّی ابنته أیها المسلمون أ أغلب علی إرثی یا ابن
أبی قحافة أ فی کتاب الله ترث أباک و لا أرث أبی لقد جئت شیئاً
فریاً أ فعلی عمد ترکتم کتاب الله و نبذتموه وراء ظهورکم إذ یقول و
ورث سلیمان داود و قال فیما اقتصّ من خبر یحیی بن زکریا إذ قال -
فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب (طبرسی،
الاحتجاج ۱: ۱۴۰۳، ۱۰۲).

بانوی گرامی اسلام، بابی اساس و دروغ دانستن حدیث «لأنورث ما ترکنا صدقة» خطاب به همه حاضران می‌فرماید: اکنون شما چنین می‌پندارید که ما از پیامبر ﷺ ارثی نمی‌بریم؛ آیا شما

حکم زمان جاهلیت را برگزیده‌اید؟ چون در جاهلیت به دختر ارث نمی‌دادند. لذا درضمن دروغ شمردن چنین سخنی و نسبتی، آن را برگشت از اسلام به جاهلیت می‌شمارد و آن را رد می‌نماید. سپس می‌فرماید: آری، برای شما همچون خورشید روشن است که من دختر پیامبر ﷺ هستم. ای مسلمانان؛ آیا من بر ارثم مغلوب شوم؟ سپس خطاب به ابوبکر چنین سخن گوید: ای پسر ابی‌قحافه، آیا در کتاب خداست که تو از پدر خود ارث ببری، ولی من از پدرم ارث نبرم؟ یقیناً سخن دروغی را آورده‌ای؛ آیا شما عمداً کتاب خدا را ترک کرده‌اید و پشت سر انداخته‌اید؟ سپس در مقابل این حدیث جعلی به آیات مربوط به ارث گذاشتن انبیا استدلال می‌کند. در استدلال به این موضوع، از آیه ارث بردن سلیمان پیامبر ﷺ از پدرش داود نبی ﷺ صحبت می‌کند: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» (نمل: ۱۶). سپس از آیه ارث بردن یحیی‌ای پیامبر ﷺ از پدر خود زکریا ﷺ سخن می‌گوید: «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ». بعد از ایراد کلام منطقی و استدلال به آیات الهی، بر ابطال حدیث جعلی خلیفه در مورد ارث گذاشتن انبیا، از آیات دیگر استفاده می‌کند.

استدلال به عمومات قرآنی درباره ارث

در روش دوم حضرت فاطمه ﷺ با رد نمودن استدلال و تمسک خلیفه به حدیث «لأنورث»، از عمومات آیات درباره مطلق ارث دختر استفاده می‌کند در ضمن از آیه هفتادوپنج انفال علیه خلیفه استشهاد می‌نماید: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ». این آیه بر عموم ارث دلالت دارد و حضرت فاطمه ﷺ به عموم آن استدلال می‌کند که در گذاشتن ارث فرقی بین انبیا و غیر آن نیست. این آیه همه را شامل می‌شود. حضرت در ادامه از آیه یازده سوره نساء، دلیل می‌آورد «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» (نساء: ۱۱). در این آیه چون خداوند در صدد تشریع حکم پسر و دختر است، هیچ فرقی بین نبی و غیر آن نگذاشته، به طور مطلق درباره ارث حکم فرموده است. سپس حضرت به آیه صد و هشتاد بقره تمسک می‌جوید، «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ». سپس با استدلال کوبنده، می‌فرماید:

وَزَعَمْتُمْ أَنْ لَا حُظَّوَةٌ لِي وَلَا أَرِثَ مِنْ أَبِي وَلَا رَحِمَ بَيْنَنَا فَخَصَّكُمْ اللَّهُ بِآيَةٍ أَخْرَجَ أَبِي مِنْهَا أُمَّ هَلْ تَقُولُونَ إِنَّ أَهْلَ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ أَوْ لَسْتُ أَنَا وَ أَبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ أَمْ أَنْتُمْ أَغْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَ ابْنِ عَمِّي (طبرسی، همان).

چون پیامبر (ص) که بانی اسلام است و قرآن بر آن حضرت نازل شده، چنین حکمی نکرده است. همچنین علی (ع) که تأویل و تفسیر و تنزیل قرآن را می‌داند، برخلاف آنان نظر داده، و بر حقانیت زهرا (ع) گواهی داده است. برخلاف دیدگاه این دو بزرگوار اسلام، این جماعت چطور فهمیده‌اند انبیا ارث نمی‌گذارند؟ حال با قطع نظر از این استدلالهای قوی، باید این حدیث را ارزیابی کنیم.

نقد و بررسی حدیث «لَانُورُثَ»

تقریباً در همه روایات بخاری، در مقابل مطالبه حق فاطمه (ع) به عنوان فیء، یا حق ذی‌القربی، فدک یا حق خمس، یا ارث و میراث پدری، به حدیث «لَانُورُثَ مَاتَرُكْنَا صَدَقَةً» تمسک شده است. خلیفه با تمسک به این حدیث، نه تنها استدلالهای قرآنی، روایی و عقلی فاطمه (ع) را رد نمود، بلکه گواهی چهار نفر از پنج تن آل عبا (ع)، همراه چندین نفر دیگر همچون ام‌کلثوم، ام ایمن، اسماء بنت عمیس، رباح را هم رد نمود.

۱. برخی دانشمندان اهل سنت در ابطال و بی اعتباری چنین حدیثی سخن گفته‌اند. ذهبی می‌نویسد: عبدان گوید: من به ابن‌خراش گفتم: اعتبار حدیث «لَا نُورُثُ مَا تَرُكْنَا صَدَقَةً» چگونه است؟ گفت: «باطل است» (عسقلانی (ب)، ۱۹۹۵: ۳، ۴۴۴).

۲. برخی دیگر از دانشمندان اهل سنت این حدیث را خبر واحدی دانسته‌اند که جز ابوبکر از دیگری نقل نشده است؛ چنان که ابن‌ابی‌الحدید می‌نویسد: «مشهور آن است که حدیث انتقای ارث را کسی جز ابوبکر روایت نکرده است.» او در ادامه بحث می‌گوید: «اکثر روایات در این باره آن است که این حدیث را جز ابوبکر کسی نقل نکرده و بلکه اجماع فقها در اصول فقه، بر قبول خبر واحد صحابی است و دلیلشان نیز همین روایت است» (ابن ابی‌الحدید، ۱۹۶۷: ۱۶، ۲۲۱ - ۲۲۷).

۱۱۱

ابن حجر، یکی دیگر از دانشمندان اهل سنت، روایتی را از عایشه نقل کرده که در آن عایشه اعتراف می‌کند که جز ابوبکر کسی دیگر از این حدیث چیزی نمی‌دانست. وی می‌گوید:
مردم درباره میراث پیامبر (ص) اختلاف کردند و هیچ کدام در این بابت علمی نداشت. در این هنگام ابوبکر گفت: من از رسول (ص) شنیدم که فرمود: «أَنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورُثُ، مَا تَرُكْنَا صَدَقَةً» (هیتمی، ۱۹۶۵: ۳۴).

طبق صریح گفتار عایشه، غیر از ابوبکر هیچ کس درباره ارث نگذاشتن انبیا علمی نداشت، و این حدیث با حدیث دیگر خود عایشه که در آن، حدیث «لَانُورُثَ» را نقل کرده است، در تعارض

است. چگونه می توانیم با تمسک به چنین حدیث مشکوکی، از مسلمات دینی دست برداریم و آیات محکم قرآنی را منسوخ کنیم؟

۳. اهل بیت رسول الله ﷺ براساس نقل خبر متواتر از سوی فریقین، یعنی حدیث ثقلین، (نیشابوری، بی تا: ۳، ۱۴۸)، یکی از دو ثقل و یادگار پیامبر ﷺ هستند، و هرگز از قرآن جدا نمی شوند. پیامبر ﷺ در این حدیث، به امت امر کرده به اهل بیت ﷺ تمسک کنند. آنان نیز همیشه با حدیث «لانورث» مبارزه نموده اند و آن را بر خلاف قرآن و ساختگی دانسته اند (ابن ابی الحدید، همان: ۱۶، ۲۱۲).

۴. با فرض پذیرش صحت حدیث، باز هم این حدیث فدک را شامل نمی شود؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ فدک را در زمان حیات مبارک خود به فاطمه ﷺ بخشیده بود و فدک ربطی به ارث نداشت. بنابراین، استدلال به این حدیث برای فدک که از فئ است بی معناست.

۵. اگر فدک از صدقه بود، چرا ابوبکر فدک را به اسم فاطمه ﷺ نوشت؟ و اگر عمر به آن مجلس نرسیده بود، قضیه پایان می یافت؛ چنان که یکی از دانشمندان اهل سنت حلبی می نویسد: عمر وارد شد و گفت: این چیست؟ ابوبکر جواب داد: نوشته ای است که برای فاطمه درباره میراث پدرش نوشته ام. عمر گفت: اگر چنین کنی، از چه راهی بودجه مسلمین را تأمین خواهی کرد؟ آن هم روزی که مرتدین عرب با تو در حال جنگ اند؟ سپس نوشته را از او گرفت و پاره کرد (حلبی، همان: ۳، ۳۶۲).

بنابراین، اگر حدیث صحیح باشد، این کار درست نیست، و اگر فعل خلیفه درست باشد، در این صورت، حدیث صحیح نخواهد بود. با توجه به آنچه بیان شد، در قول و فعل خلیفه تضاد به نظر می رسد. علت اصلی منع فدک در این روایت، درآمد زیاد آن بود که بر زبان خلیفه دوم جاری شد.

۶. از یک سو خلیفه حدیث «لانورث، ما ترکنا صدقة» را بیان می کند و از سوی دیگر، از فاطمه ﷺ گواه طلب می کند. اگر حدیثی در کار است، دیگر خواستن گواه چه معنایی دارد؟ گواه خواستن، دلیل بر جعلی بودن حدیث است، وقتی فاطمه، علی، حسن، حسین ﷺ، ربیع (غلام پیامبر)، ام کلثوم، ام ایمن و اسماء بنت عمیس را به عنوان گواه می آورد (چنان که گذشت)، و خلیفه گواهی را قبول نمی کند و فدک را پس نمی دهد، گویا این هفت نفر به جعلی بودن حدیث اعتقاد داشته اند؛ حال آنکه گواهی علی و حسین ﷺ را نصاری نجران پذیرفته بودند.

۷. طبق نقل روایات اهل سنت، خلیفه در جاهای متعددی بدون گواه و فقط با یک ادعا، عمل

نموده است. در صحیح بخاری آمده است:

هنگامی که رسول خدا ﷺ درگذشت، ابوبکر اموالی را در اختیار علا بن حضرمی گذاشت. او به مردم گفت: هر کس از پیامبر طلبی دارد، یا از جانب رسول خدا ﷺ به او وعده‌ای داده شده است بگوید. جابر می‌گوید: من گفتم: پیامبر ﷺ وعده فرمود که به من چندین و چندان مبلغ عطا کند. وقتی خلیفه حرف مرا شنید سه بار (پانصد درهم یا دینار) شمرد و در دست من گذاشت (بخاری، بی تا: ۳، ۲۳۶).

چرا خلیفه از دیگران برای اثبات ادعایشان گواهی نخواست، ولی از فاطمه ﷺ که راستگوترین انسان بعد از رسول الله ﷺ بوده، گواهی طلبید. از دیگران گواهی نطلبیدن و براساس ادعای آنها عمل کردن، اما از فاطمه ﷺ گواه طلبیدن و بعد از گواهی هفت نفر، باز هم حقش ﷺ را باز نگرداندن چه وجهی داشت؟ این سؤالی تاریخی از مکتب خلفاست که برای همیشه تاریخ بی پاسخ باقی می‌ماند.

۸. سؤال دیگر راجع به این حدیث این است که چرا همسران نه‌گانه پیامبر اکرم ﷺ در خانه‌ها ماندند. اگر پیامبر ﷺ ارث نمی‌گذازد و هر چه هست صدقه است، چرا زنان وی ﷺ در خانه‌اش ماندند؟ چرا خانه‌های زنان، به عنوان صدقه مطرح نشد و خلیفه آنها را تخلیه نکرد؟ معلوم می‌شود که این حدیث فقط دست‌آویزی برای محرومیت فاطمه ﷺ بوده است.

۹. حدیث «لَا تَوْرَثُ مَا تَرَكَناَ صَدَقَةٌ إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ فِي هَذَا الْمَالِ»، با احادیث متواتر و صحیح حرمت خوردن صدقه بر آل محمد در تعارض است. پس چطور خلیفه به «إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ فِي هَذَا الْمَالِ» استشهد می‌کند؟

مهم‌ترین شبهه در قضیه ارث و میراث فاطمه ﷺ این است که چرا پیامبر ﷺ در طول حیات خود، فاطمه ﷺ را در جریان این حکم خدا قرار نداد که انبیاء ارث نمی‌گذارند تا از این همه اختلاف و دو دستگی بین اهل بیت و خلفا جلوگیری می‌شود. طبق دستور قرآن «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل: ۴۴)، بیان چنین امر خطیری بر رسول خدا ﷺ لازم بوده است. به سبب عدم بیان این حکم خدا چنین اتفاق بزرگی رخ داد که بعد از هزار و چهارصد سال، هنوز اثرات خود را بر امت اسلامی می‌گذارد. چطور پیامبر ﷺ این حکم را به خلیفه که هیچ ربطی به ارث او ندارد، گفت، اما به وارثان خود نگفت؟ مهم‌تر از همه، به دختر خود نگفت. گویا این حکم را از دختر پنهان نمود. آیا چنین چیزی امکان دارد؟ این یعنی تخلف از رساندن حکم الهی، پنهان کاری و انحراف از وظیفه شرعی. مگر می‌شود چنین تهمتهای ناروایی را به ساحت قدس پیامبر ﷺ نسبت داد؟ چنین عملی از یک فرد عادی قبیح است، چه رسد به عقل

کلی همچون پیامبر ﷺ. فاطمه ﷺ می دید که اگر با چنین سخن باطل و حدیث جعلی مبارزه نکند، چنین تهمتهایی همیشه دامن پیامبر ﷺ را خواهد گرفت، لذا با اعتراض خود در اصل از رسالت دفاع نمود.

وراثت پیامبران در قرآن از دیدگاه روایات اهل سنت

در قرآن مجید در مورد ارث، آیاتی هست و مخاطب اصلی این گونه آیات، پیامبر و امت اسلامی است و هیچ جای قرآن استثنایی دیده نمی شود. در اینجا برای اثبات مدعا، دو آیه مربوط به ارث گذاشتن پیامبران را بررسی می کنیم:

در آیه شانزده سوره نمل، خداوند درباره وراثت حضرت سلیمان ﷺ و حضرت داود ﷺ سخن به میان آورده است و می فرماید: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ». این آیه بدون هیچ قید و شرطی، به طور مطلق از ارث بردن حضرت سلیمان ﷺ از حضرت داود ﷺ صحبت می کند. هر دو نبی بودند، ولی سلیمان ﷺ وارث داود ﷺ شد. برخی روایات هم درباره این آیه، در منابع اهل سنت بر ارث مالی تأکید دارند، چنان که دانشمندان آنان، آن را نقل و ضبط نموده اند. مفسر معروف اهل سنت فخررازی از حسن روایت آورده که در آن وی تصریح می کند که مراد از وراثت در این آیه، وراثت مالی است؛ زیرا نبوت چیزی است که خداوند از ابتدا عطا می کند و ارث برده نمی شود؛ یعنی نبوت ارثی نیست که برده شود، بلکه عطایی است (نک: رازی، همان: ۲۴، ۱۸۶).

نیشابوری از حسن روایت دیگری را هم نقل می کند که مراد از وراثت در این آیه «وراثت مال» است (نیشابوری، ۱۹۹۶: ۵، ۲۹۸). همچنین در آیات پنج و شش سوره مریم از ارث بردن یحیی از زکریای نبی سخن گفته است. در این آیه هم مانند آیه قبل از ارث و میراث دو نبی سخن رفته و بدون هیچ قیدی، از ارث گفته شده است. در روایات فریقین هم بر ارث مالی تأکید شده است. چنان که طبری از ابوصالح روایت نقل کرده است: «يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ، یعنی: یرث مالی و یرث من آل یعقوب النبوة» (طبری، همان: ۹، ۴۷).

قتاده از پیامبر ﷺ چنین روایت کرده است: «خدا رحمت کند برادرم زکریا را، ورثه مال می خواست چه کند؟» (همان: ۴۸).

ألوسی می نویسد: از ابن عباس، مجاهد، عکرمه و ابی صالح چنین روایت شده است: «در این آیه مراد، ارث مالی است» (ألوسی، بی تا: ۱۶، ۵۹). در تفاسیر اهل سنت چیزی که مایه تعجب است، این است که همه این روایات را نادیده می گیرند و فقط به همان روایت «لأنورث»

استناد می‌کنند؛ روایتی که ابن خراش آن را «باطل» دانسته است. همین‌طور قرطبی هم گفته که این روایت حجتی ندارد؛ زیرا یک نفر از طرف خودش اخبار گروهی و جمعی را می‌دهد (قرطبی، بی‌تا: ۱۱، ۸۱).

روایت فرد واحد، بر خلاف قرآن است و اهل بیت نبوت (ع) همواره در مقابل این روایت، جبهه گرفته (حلبی، بی‌تا: ۳، ۳۶۱)، بر باطل و ساختگی بودن آن استدلال نموده‌اند. همچنین روایات برخی دیگر از صحابه و تابعین مانند ابن عباس، حسن، مجاهد، قتاده، ابوصالح، عکرمه و ضحاک و غیر آنها در مقابل این روایت فرد واحد قرار گرفته و تصریح نموده‌اند که انبیا ارث مالی می‌گذارند. این روایات مطابق قرآن است.

اوج اعتراض

بخاری در دو روایت از این روایات به مراحل حساس دیگر این اعتراض اشاره می‌کند که عبارت‌اند:

الف. غضب فاطمه (ع) بر خلیفه

یکی از مسلمات فریقین عدم رضایت فاطمه (ع) از خلفاست. چنان که امام بخاری بعد از ماجرای مطالبه فاطمه (ع)، عدم تسلیم آنان به وی از عایشه چنین روایت کرده است:

... فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَيَّ فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئًا فَوَجَدْتُ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ (بخاری، بی‌تا: ۴، ۱۵۴۹).

فاطمه در بابت عدم پرداخت حقوق خود، بر ابوبکر ناراحت و غضبناک شد. روایت دیگر بخاری از عایشه هم غضبناک شدن حضرت فاطمه (ع) از ابوبکر، تأیید می‌کند:

... فَغَضِبْتُ فَاطِمَةَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ (ع) فَهَجَرْتُ أَبَا بَكْرٍ (همان: ۳، ۱۱۲۶).

در منابع متعدد شده و معتبر اهل سنت، غضب فاطمه (ع)، غضب خدا و رضایت او رضایت خدا دانسته شده است. پیامبر اکرم خدا (ص) خطاب به فاطمه (ع) فرمود:

أَنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضْبِكَ وَ يَرْضَى لِرِضَاكِ (نیشابوری، بی‌تا: ۳، ۱۵۳؛ ابن اثیر، بی‌تا: ۵، ۵۵۲؛ هندی، ۱۹۸۹: ۷، ۱۱۱).

ب. ترک معاشرت با خلیفه تا آخر عمر

درسه روایت از روایات پنج گانه بخاری، از ترک معاشرت فاطمه (ع) با خلیفه صحبت شده است. این روایات به خوبی نشان دهنده وضعیت قرمز در روابط بین خلفا و اهل بیت است. حضرت

فاطمه علیها السلام تا آخر عمر خود با خلیفه قهر بوده است. ادامه روایت بر همین امر دلالت دارد:
 فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ وَعَاشَتْ بَعْدَ رَسُولِ
 اللَّهِ صلی الله علیه و آله سِتَّةَ أَشْهُرٍ (بخاری، بی تا: ۳، ۱۱۲۶).

از این روایت برمی آید که فاطمه علیها السلام با خلیفه تا آخر عمر ترک معاشرت نموده بود. در روایت
 دومی بخاری از عایشه تعبیر «فَهَجَرَتْهُ فَاطِمَةُ» (همو: ۶، ۲۴۷۴)، آمده است. همچنین در روایت
 سوم بخاری از عایشه همین تعبیر «فَهَجَرَتْهُ» (همان: ۴، ۱۵۴۹) به کار رفته است.
 این غضب، دوری و ناراحتی دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، از ابوبکر تا هنگام شهادت حضرت ادامه
 داشت. طبق این حدیث، فاطمه علیها السلام به مدت شش ماه زنده بود و در کل این مدت از
 ابوبکر غضبناک بود و این قطع رابطه همچنین ادامه داشت. این سنگینی وضعیت موجود در
 آن زمان همچنین از احوال روابط درونی دستگاه خلافت با آل پیامبر صلی الله علیه و آله بازگو می کند که
 چقدر بین اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و دستگاه خلافت فاصله افتاده، اختلاف و شکاف عمیقی بر
 روابطشان حاکم شده بود.

ج. قطع تکلم

در دو روایت بخاری از زبان عایشه، توجه به روابط بین اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفا شده است: «فَلَمْ
 تُكَلِّمَهُ حَتَّى مَاتَ» (همان: ۶، ۲۴۷۴)؛ فاطمه علیها السلام دم مرگ با ابوبکر سخن نگفت. در روایت دومی
 این چنین آمده است: «فَلَمْ تُكَلِّمَهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله سِتَّةَ أَشْهُرٍ» (همان: ۴،
 ۱۵۴۹). انسان ممکن است گاهی به خاطر ناراحتیهایی با افرادی، قطع رابطه کند. اما اگر با کسی
 قطع کلام کند و دیگر با او سخن نگوید، این عمل شدت ناراحتی فرد را می رساند. این روایات به
 چنین وضعیتی تصریح می کند.

د. عدم اطلاع رسانی در تشییع جنازه

این بخش از روایت بخاری از زبان عایشه، تکان دهنده ترین بخش این ماجراست که در آن
 تصریح می کند این غضب و ترک معاشرت و ترک تکلم فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله، بادرگاه خلافت
 تا آخر عمر ادامه داشت، این وضعیت به همین جا ختم نشد، بلکه بعد از شهادت حضرت فاطمه علیها السلام
 نیز ادامه پیدا کرد. طبق وصیت آن خاتون جنت، به ابوبکر حتی اجازه حضور و شرکت در جنازه او
 داده نشد.

فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلَى لَيْلٍ وَلَمْ يُؤْذَنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا
 وَكَانَ لِعَلَى مِنَ النَّاسِ وَجْهٌ حَيَاةَ فَاطِمَةَ فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ اسْتَنْكَرَ عَلَى وَجْهِهِ

النَّاسِ (همان).

این ناراحتی به قدری شدید بود که، حتی بعد از رحلت آن بانوی گرامی، باز هم ادامه پیدا کرد. حتی در مدینه رسول خدا ﷺ، تشییع جنازه در تاریکی شب انجام شد و به خلیفه، اجازه حضور در مراسم نماز جنازه و دفن و غیره داده نشد. در آخر حدیث نیز به غربت علی ﷺ اشاره دارد: تا فاطمه ﷺ زنده بود علی ﷺ بین مردم محبوبیت داشت. «وَكَانَ لِعَلِيِّ مِنَ النَّاسِ وَجْهٌ حَيَاةَ فَاطِمَةَ». این کنایه از توجه مردم و اقبال آنان به اوست. اما وقتی فاطمه ﷺ شهید شد، مردم همین توجه را هم از علی ﷺ دریغ کردند و او تنها شد.

نتیجه‌گیری

با دقت و تفحص در منابع معتبر برادران اهل سنت، بخصوص صحیح بخاری، به دست می‌آید که حضرت فاطمه ﷺ برای احقاق حقوقی که مربوط به خودش و فرزندانش می‌شد، اعتراض نمود. این اعتراض آگاهانه و حساب شده بود و جز آن بانوی گرامی کسی دیگر نمی‌توانست دست به چنین اعتراض‌های شدیدی بزند. این اعتراض برای احیای چندین آیه قرآنی و جلوگیری از سقوط برخی احکام الهی همچون حکم فیه، خمس، ارث، فدک و... صورت گرفت. شواهد متعددی در منابع اهل سنت براین امر دلالت دارند که در عین حال اوج مظلومیت دختر و خاندان رسول خدا ﷺ را هم بازگو می‌کنند. روایات صحیح بخاری حوادث و جریانات آن زمان، به خصوص از زمان وفات آن حضرت ﷺ تا شهادت حضرت فاطمه ﷺ را در بر گرفته‌اند. می‌توان بسیاری از اتفاقات آن زمان را با توجه به همین روایات صحیح بخاری بدست آورد تحلیل نمود.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی الحديد، عزالدین، ۱۹۶۷م، شرح نهج البلاغه، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۳. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن، ۱۹۹۹م، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، المكتبة العصرية.
۴. ابن جوزی، عبدالرحمن، ۲۰۰۱م، زادالمسیر، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۵. ابن حیان، اندلسی، ۱۹۹۳، البحر المحیط، بیروت، دارالکتب العلمی.
۶. ابن عطیة، اندلسی، ۱۹۹۶م، المحرر الوجیز، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۷. ابن قدامه، عبدالله، بی تا، المغنی، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۸. ابن اثیر، عزالدین علی، بی تا، اسد الغابة، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۹. ابو یوسف، قاضی، ۱۳۰۱ق، کتاب الخراج، بیروت، دارالمعرفه.
۱۰. احمد بن حنبل، بی تا، المسند، بیروت، دارصادر.
۱۱. اصبهانی، ابی نعیم، ۱۹۸۷م، حلیة الاولیاء و طبعات الاصفیاء، بیروت، دارالکتاب العربی.
۱۲. آلوسی، محمود، بی تا، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، تهران، انتشارات جهان.
۱۳. ایجی، عبدالرحمن بن احمد، بی تا، المواقف فی علم الکلام، بیروت، عالم الکتب.
۱۴. بخاری، محمد بن اسماعیل، بی تا، صحیح البخاری، بیروت، دارالجلیل.
۱۵. بغوی، ابومحمد حسین، ۲۰۰۲م، معالم التنزیل فی التفسیر و التأویل، بیروت، دارالفکر.
۱۶. بیهقی، احمد، ۱۹۸۵م، دلائل النبوة، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۱۷. بیهقی، احمد، ۱۹۹۶م، سنن الکبری، بیروت، دارالفکر.
۱۸. حسانى، حاکم، بی تا، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، بیروت، مؤسسة العلمی للمطبوعات.
۱۹. حلبی، علی، بی تا، سيرة الحلیبة، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۲۰. حموی، یاقوت، بی تا، معجم البلدان، بیروت، دارالکتب العلمیة.

۲۱. حنبلی، ابن عادل، ۱۹۹۸م، اللباب فی علوم الکتاب، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۲۲. حنفی، صدر الدین علی، ۱۴۱۸ق، شرح الطحاویة فی العقیده السلفیة، تحقیق أحمد محمد شاکر سعودی: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد.
۲۳. حوی، سعید، ۱۹۹۸م، الاساس فی التفسیر، قاهره، دارالسلام.
۲۴. خازن، علاءالدین علی، بی تا، تفسیر الخازن، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۲۵. دمشقی، اسماعیل بن کثیر، ۱۹۸۷م، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالمعرفة.
۲۶. رازی، فخرالدین، بی تا، تفسیر الفخر الرازی (التفسیر الکبیر و مفاتیح الغیب)، بیروت، دارالفکر.
۲۷. زمخشری، محمود، بی تا، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالمعرفة.
۲۸. سیوطی، جلال الدین، ۱۹۹۳م، الدرالمثور فی التفسیر الماثور، بیروت، دارالفکر.
۲۹. شوکانی، محمد، بی تا، فتح القدر الجامع بین فنی الروایة- من علم التفسیر، بیروت، دارالمعرفة.
۳۰. صادقی، ۱۳۶۵ش، الفرقان فی تفسیرالقران، تهران، انتشارات فرهنگ اسلام.
۳۱. طباطبائی، محمد حسین، بی تا، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۳۲. طبرسی، احمد بن علی، ۱۴۰۳ق، الاحتجاج؛ مشهد، نشرمرتضی.
۳۳. طبری، محمد بن جریر، ۱۹۸۸م، جامع البیان عن تأویل آیات القرآن، دارالفکر، بیروت.
۳۴. طحاوی، احمد، ۱۹۹۵م، مشکل الاثار، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۳۵. طیب، عبد الحسین، ۱۳۷۸ ش، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات اسلام.
۳۶. عبدالفتاح عبدالمقصود، ۱۳۸۱ش، فاطمة الزهراء، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۳۷. عسقلانی، احمد ابن حجر، ۱۹۹۵م، لسان المیزان، (ب)، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۳۸. عسقلانی، احمد ابن حجر، ۱۹۹۵م، تقریب التهذیب، (الف)، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۳۹. غرناطی، محمد بن احمد بن جزى کلبی، ۱۴۲۳ق، بیروت، المكتبة العصرية.
۴۰. قرطبی، محمد بن احمد، بی تا، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۴۱. قطب، محمد، ۱۹۹۲م، فی ضلال القرآن، قاهره، دارالشروق.
۴۲. مجلسی، باقر، ۱۴۰۴ق، بحارالانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء.
۴۳. مزى، یوسف، ۱۹۹۴م، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، بیروت، دارالفکر.
۴۴. نیشابوری، حاکم، بی تا، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، دارالمعرفة.

٤٥. نيشابورى، مسلم بن حجاج، ١٩٨٧م، صحيح مسلم (شرح نووى)، بيروت، دارالقلم.
٤٦. نيشابورى، نظام الدين، ١٩٩٦م، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، بيروت، دارالكتب العلميه.
٤٧. هندى، متقى، ١٩٨٩م، كنز العمال، بيروت، مؤسسة الرساله.
٤٨. هيتمى، احمد بن حجر، ١٩٦٥م، الصواعق المحرقة، قاهره، مكتبة القاهره.
٤٩. هيتمى، نور الدين، ١٩٩٨م، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بيروت، دارالكتاب العربيه.
٥٠. واحدى، ابي الحسن على، ١٩٨٤م، (ب)، اسباب النزول، رياض، دارالثقافة الاسلاميه.
٥١. واحدى، على، ١٩٨٤م، (الف)، الوسيط فى تفسير القرآن المجيد، بيروت، دارالكتب العلميه.

طالع

سال دهم - شماره ٣٧ - پائيز ١٣٩٠